

بابا شکر

بابا شکر را برایت قتل و منتبیهی حزب اتحادیه و جمعیت میست

پنجشنبه ۱۸ اسفند ماه ۱۳۲۲

(تک شماره ۳۵ ریال)

سال اول - شماره ۴۰ و ششم



کدخدای لواشاناتی دندان طمع کرسی بابا را میزند.

ماره ۴

ها
دریم که در
دیوان است
مهرها را
ی و بقالی
است.

سر جاش
بر آتش
ینکیونه
ند دو نه
سه دو نه
س ریسا
د نوروز
ر کونه
ند دو نه
سه دو نه
ه کیسه
د، زیرا
نونه
ند دو نه
سه دو نه
شدش بور
می آید
روزونه
ند دو نه
سه دو نه
الشعرا

میل
میشود
با گنج
ب کوجه
د. اداره
ت وارده
ی و آگبها
یال
انتشار دو

مستشار کهنه قرمز پوست یا ابوالتجربش !!!

هلو جنی (میلیسپا) گود مرینگ
 خوب بگو بینیم آمیلیسپا بک
 شرتون کی کم میشه از سر ما
 چون من ما نکرده ایم اجیر
 همچی که صاحب اختیار شدی
 کی بتو گفتش ای ابوالتجربش!
 ازولات جم کنی بیاریشون!
 این که جیره بند کل ، له به
 بعد قرنی سه ذر قماش میده
 که اگر هر روزه همشون درست
 تازه اون وقتش گونی پوسیده
 نکته این جاس ئی مستشار کهنه!
 واسه هر آشی هی نخود میشه!
 هر جا که مستشار از اونا نیس
 عوضش میده از ما ده روز پیش
 طلب شهر تاری ر خورده
 میگه پول نیس طلب بپردازم
 که میره میده پولهای گزاف
 نقشه برداری بود در کامساکس
 صد و چن تومن میگرف هر ماه
 مستشار کرده دش چو یارو، حال
 یکی نیسش بگه آقرمز پوست!
 چندی پیشم اینجا کمی بودی
 ولی این دفعه بسکه زه زده
 ورخی باد مبلچه هات یه بار
 برو و دس آجون ما وردار

مهندس الشعرا

Hallow Johny (Millispa) good Morning
 Engineer, How do you do, Thanks darling.

گفتم بچه ها ، والله همینجاست که راه
 ما از هم سوا میشود ومن یاد پدر خدا
 پیامرزم میقتم . شما خیال میکنید که بابا
 واسه یارو اینقدر اهمیت قائل است که
 دوسه هفته سر سرش بگذارد؟ نه والله .
 ولی اشتباه نکنید جنگ سر نعل اسب قنبر
 علیخان نیست بلکه سر این است که بابا
 میخواهد این بار برای همیشه دست این
 نوجهای دراز دست را از دامن روزنامه
 ها کوتاه کند و سر جاشان بنشانند نه اینکه هر
 کس رایک اتومبیل و هزار تومان پول
 ماهیانه دادند و از زور بیکاری چند روزی
 چرت و پینکی زده، آخر سر برای رفع خماری
 و خستگی باش را کند تو کفش روزنومه
 چیها و سر برشان بگذارد و از دیوار آنها

کوتاهتر گیر نیارود
 هر چند که خودشان هم میدانند که
 این کارها همه اش بخیه با بدوغ زدن است
 و آخر عاقبت خوشی ندارد. اما آخر ما
 هم میخواهیم بدانیم که آیا تو این ملک هم
 آقا بالاسرها واسه حرف مامردم بگه
 چر کین تره پاک میکنند یانه؟ آیا پیش
 داش علی که اینقدر سنک مشروطه را بسینه
 میزد خاطر یکدانه آبرام عزیزتر است
 یا خاطر تمام مردم زجر دیده و محنت کشیده
 که زبانشان همین چندتا روزنامه است؟
 گفتند: بابا آخر اگر کاستنی تلخ است
 از بوستان است و اگر خواجه مجرم است
 از دوستان، آخر این بدبخت هم بکوفتی
 (بقیه در صفحه ۳)



روح پدرم داد که میقت با استاد
 فرزند مرا هیچ نیاموز بجز عشق
 همان پدری که یک عمر به در بدری و حبس و تبعید گذرانید و
 آخر سر هم که مرد، جز نام نیک از خود بیاد کار نگذاشت و بیش از
 دوزخ و نیم هم کرباس با خود نبرد. نورچشمی اش یعنی بنده را
 نیز ویلان و سرگردان توی این مملکت ول کرد که موی دماغ
 آقا بالاسرها و ازما بهتران بشوم. حالا چاکر نمیخواهم واسه
 شماروزه بخوانم و از فضائل مرحوم ابوی بگویم زیرا آت
 بیچاره فضیلتی غیر از سادگی و پاکدلی و درستی نداشت. سیزده
 سال پیش هم عمرش راداد بشما.
 مختصر، پدرم بمن خیلی نصیحت میکرد که شاید من هم آدم
 بشوم و سری تو سرها بیاورم، بخرج من میرفت و هر چه هم من
 میگفتم که:

ای پدر پند کم ده که از عشقم
 که نخواهد شد اهل این فرزند
 او باور نمیکرد. تا اینکه کم کم حالش شد که سفارش
 او با استاد و مزاج مستعد جنون بابا مکن است کار را بجای بد
 بکشاند و زبان سرخ سر سبز را بر باد دهد. این بود که خدا
 پیامر از آخرین و بهترین پند را بمن داد و خودش رفت بعالم حق
 و مرا گذاشت در این دنیای ناقص.
 روزی بمن گفت: «بچه خداوند ارحم الراحمین است و در
 توبه هم همیشه باز است، اگر هر کار که دلت خواست بکنی،
 روزه نگیری، نماز نخوانی، پای قمار بنشینی، هزار افتضاح بار
 بیازی ولی آخر سر از روی صدق بگوئی خدایا توبه کردم،
 توبه ات قبول، گناهات بخشیده و درهای بهشت برویت باز است.
 بحساب روز از نو روزی از نو. اما بیا! .. یک گناهی هست مثل
 اینکه خداوند تبارک و تعالی ازش نمیگذرد، حتی عذابش را هم
 بآن دنیا نمیگذارد، بلکه همین دنیا تلافیش را در میارند و کفاره
 اش را هم باید دولا پنهان کنی و آن گناه تقه می و حماقت است.
 راستی هم پدرم حق داشت، هر وقت، دور از جان شما حماقتی
 از چاکر سر زده است فوری مجازاتش را دیده ام هیچ برو بر کرد
 نداشت.

آنروزها هم که یارو پس از آن اعلامیه کذائی و فحشهایی
 که پشتیند آن بناف برو بچه هاست، و سر آن هم کلاه تخم مرغی
 با پایا باشاپوی فرنگی و شیک و بیک آبرام خواجه رفت توهم،
 آن بیچاره هم باز زبان بیزبانی معذرت خواست و داش عبدالرحمن
 چنانکه شیوه اوست لنگ انداخت، باز هم نشد، آنوقت یارو دم
 خفیه نویس ساده یکی از روزنامه چیها را دید و رطب و یابسی با سم
 مصاحبه بخورد برو بچه داد، خیلی از برو بچه های محل بسراغ
 با پایا آمدند که: ای بابا خوب نیست تو سر بسر بچه بکوچی بگذار
 و ول کن معامله نباشی، توهم بکن خورده کوتاه بیا! آدم حسابی نباید
 سر نعل اسب قنبر علیخان جنگ کند. حالا چیزی است شده و چرندی
 است از ذهنی پریده، دیگر نباید اینقدر خون در دلاش کرد

(بقیه از صفحه ۲)
 قلم شکسته و آلود
 چپ و راست میرفت
 را عبیجوتی میکرد،
 پای همقطارش را با
 و جویای نام و از حو
 گفت. بخدا من
 سر دیدم که راه غ
 وصله ناجور بود.
 سر بنده و شما بود و
 کتم مثل خرچنگ بو
 پیشرفت کارم در ایر
 بارو از اول
 را قاطی بالائینها
 کردن چه بود؟ شاء
 بخصوص دوست ش
 بدوست
 و آنکسی،
 بچه بیاید و خواهد
 این مملکت است.
 میفرمائید جو
 نمیگویم چکار کند،
 خودش اسم و رسم
 حاتم کرد؛ برادر خ
 یعنی رفت سر چاه
 زدندش که هفت پشته
 آخر جانم، ش
 بیرون گذاشته و بچه
 کنید، از کیسه خلیج
 یکدفعه و لو برای
 را بحریم قانون گذ
 که مملکت مشروط
 شاه و گدایکسان ا
 که آن مه را اولو
 تورا خدا این
 ناخوشها که خدمت ج
 شرفیاب میشدند، این
 آخر تو کی هستی؟
 کل اگر طیب بود
 بگیر اسب دوانی
 نه قاضی نه هد
 میزاد ماه خانم درد
 بشود که تو توان
 والله آدم از ک
 یکی از شرط نج خید
 بکنند. فکر کرد فک
 هم یک شتر بهش اضا
 علی هم بعینه مثل ش
 جانم یک پول جگر
 تایارو راسر آ
 هر چه باشد از خود
 او باش باهم سازش
 سنده منده کی منده
 که جاش را محکم
 چشمش سیاهی رف
 داد آنوقت دیدم شما
 که برماست. بخدا،
 آنچه در آئینه

درد دل باباشمل

(بقیه از صفحه ۲)

قلم شکسته و آلوده داشت که با هزار ترس و لرز روی صفحه کاغذ چپ و راست میرفت و دوستان زنده را تعریف و دشمنان مرده را عیبجویی میکرد، بحساب سنگ برده میزد. خوب نیست آدم پای همقطارش را بچوب ببندد، چکنند، اشتباه کرده، جوان بود و جوانی نام و از حول حلیم تودیک افتاد، توهم و لش کن دیگر! گفتیم بخدا من هم آن اولها مثل شما فکر میکردم، اما آخر سر دیدم که راه غلط میروم، یارو همقطار نبود، برای ما وصله ناجور بود. و مقصودش از قلم بدست گرفتن شیر مالدین سر بنده و شما بود و بس، صفت مار چوبه را داشت، یا بهتر عرض کنم مثل خر چنگ بود که بهش گفتند چرا از دو سوم میروی جوابداد پیشرفت کارم در این است.

یارو از اول عقل و ایمانش پارس سنگ میبرد. اینکه خودش را قاطی بالا میبها کرد بدک ولی دیگر پاتو کاغش آشنا ها کردن چه بود؟ شاعر خوب میفرماید.

بخصم دوست شدی گفتم این زخلق نکوست

بلدوست خصم شدن را بگو چه نام کنم و آنکی، جانم روزنامه ها که اسباب بازی نیست، هر بچه بیاید و بخواد هذیر و روش کند. روزنامه بوق سر حرام مشروطه این مملکت است.

میفرمائید جوان بود و جوانی نام؟ آی خدا آن جوانیش را نمیگویم چکار کنه، بی شهرت بود، میخواست از راه دیگر واسه خودش اسم و رسم و شهرتی دست و پا کند. چرا بس مثل برادر حاتم کرد؟ برادر حاتم هم ساده ترین راه مشهور شدن را پیدا کرد یعنی رفت سرچاه زمزم و آنرا کثیف کرد؛ مردم هم آنقدر زندهش که هفت پشتش را یاد کرد.

آخر جانم، شما وقتی این آدمها را که پاشان را از گلیمشان بیرون گذاشته و بحق مردم و قانون بی احترامی کرده اند، ول می کنید، از کیسه خلیفه میخشید اوالله، بالله ملت آرزو دارد که یکدفعه ولو برای نمونه یکی از این ارقه ها را که پای آلوده شان را بحریم قانون گذاشته اند پای محاکمه ببیند تا راستی باور کند که مملکت مشروطه است و حرف او هم در رو دارد و پیش قانون شاه و گدایکسان است. ملت میخواهد باین نوچه مستبدها بفهماند که آن مه را الوو برد و آنکه قیل میخرد رفت.

تورا خدا اینهم شد حرف که مجروحین نیش قلم مثل آن ناخوشها که خدمت جناب دکتر « حکیم از دم فلو س » شرفیاب میشدند، اینها هم بیایند پیش خواجه تا در دشان رادوا کند، آخر تو کی هستی؟ چکاره ای؟ حرف حسابیت کدام است؟ جانم کل اگر طیب بودی سر خود و نودی. تو قاج زین را محکم بگیر اسب دوانی بیشکشت. آخر این کارها چه ربطی بتو داشت نه قاضی نه مدرس نه حجتیه نه فقیه؛ راستی شاه خانم میزاد ماه خانم درد میکشد. یکدقیقه کلاه ترا قاضی کن تا حالت بشود که توتو این تزیه زینب زیادی هستی و بس.

والله آدم از کارهای داش علی خنده اش میگردد. میگوبند یکی از شطرنج خیلی خوش میآمد خواست اختراعی هم درش بکند. فکر کرد فکر کرد، دید شطرنج اسب دارد قیل دارد، او هم یک شتر بهش اضافه کرد. حالاوردس دومی درست کردن داش علی هم بیینه مثل شتر اضافه کردن یارو بهره های شطرنج بود.

جانم یک پول جگرگ که سفره قلمکار نمیخواه. تایارو راسر آن اداره آوردند بچه مچها کیف کردند که هر چه باشد از خودمانست. من میدانستم که عشق خوبان و سینه او باش باهم سازش ندارند، زیر لب گفتم: شاه خدا بنده سنده کی سنده منده کی منده. مرا بخیر تو امید نیست شرمرسان. اما همین که جاش را محکم کرد و تو آن ماشین لم داد حاش بهم خورد چشمهای سیاهی رفت و آن فرمان خودش مطاع را بیرون داد آنوقت دیدم شما برو بچه ها آخ وای تان بلند شد که از ماست که برماست. بخدا،

آنچه در آئینه جوان ببند
پیر درخست خام آن ببند

یه پول جگرگ

سفره قلمکار نمیخواه

باباجون نمیدونم چرا فقط کارائیکه خانوما میکنند بنظر مردا عیب داره، اما کارای خنده دار خودشونو نی بینن. راستی اگه یه آدم معمولی بشینه و درس و حسابی منظره این سه چهار مسامه و کیل بگیری رو تماشا کنه از خنده روده بر میشه. مثلاً روزی اول هر کی صبح زود تر از اونای دیگه از خواب بلند میشد ادعای وکالت میکرد. از اون طرف هم هر کی با این مطبوعه چیا آشنا بود، دس کم یه چن هزار ورق دعا و صلوات چاپ میکردن و بدر و دیوار کوچه محله ه میچسبوندن.

راس راسی هیچ تفریحی از این بهتر نبود که آدم راه بیفته دور کوچه و خیابونا و نوم و کمال این اعلونا رو بخونه. یکی میدیدی شمایل خودشون بالای اعلافت چاپ کرده و زیرش هم چن تا آیه عربی نوشته بود یکی دیگه عوض گرفتن ارث باباش ادعای وکالت کرده و یکی دیگه شرکت سهامی با امامزاده ها وا کرده بود.

آخه باباجون یه پول جگرگ سفره قلمکار نمیخواه. خودت دیدی واسه این دوازده تا وکیل چه سور و ساتها براه بود، چه پولاتی خرج شده. خلاصه دیگه چسه بگم، گمون نمیکنم کسی باشه که این روضه ها رو بدر و دیوار نخونده باشه.

راستی یادم رفت بگم که باباهم وقتی دید که مردم عقلشون پیششونه مجبور شد عکسشو بکشه و بچسبونه پشت شیشه ها. حالا خودمونیم مام که بروی خودمون نیاوردیم اما اگه این کارا رو خانوما کرده بودن چندر او نارو مسخره میکردن و باچه دسک دنیگ هائی او نارو توروزنومه ها هو میکردن.

حالا این دستون باشه تا کارای دیگه تو نم یکی یکی براتون بنویسم.
وروجک محله
باباشمل - باجی حق باتست!

باباخوب اینهارا وهمه آتهائی را که امروز سنک مشروطه را بسینه میزنند می شناسد. میداند که باطن اینها چیست، اینها همه از ترس تیغ مسلمانند، یکدل دارند و هزار سودا و تاحلقومشان از شهوت مقام انباشته است و فقط عقب مقام و کبا و بیا میدوند و هر کس خرابش باشد اینها بالا نشند.

خواجه ابن الوقت باشد ای رفیق
اما همقطارها! یکخورده هم تقصیر شما هست، اصلاً شما چرا باینهارا دادید و بسراغ آن اداره علیه ماعلیه رفتید. اتحادیه که اینها واسه مادر دست کنند برای خودشون خوبست، تمام اینها دانه و دام است. تورا خدا دیدید یارو چطور واسه یک مشت دزد و ارقه یخه پاره کرد و دایه مهر با تیر از مادرش و اسمشان را گذاشت مجروحین نیش قلم. بعلی اینها بجای مجروحین نیش قلم میبایستی مقتولین تیغ انتقام بشوند، حالا که ملت بزرگوار شاید هم فراموشکلر است اقلا خجالت بکشند و بروند و شکر خدا را بکنند. یک نان خودشون زهر مار کنند و یکی هم راه خدا بدهند. تورا خدا درست نگاه کنید، عجب

از ما میسند

آی باباشمل از اینکه تو کرسیخونه راحت ندادند زیاد دلخور نشو چون اگر از این بابت بورشدی الحمد لله از طرف دیگه امسال تو کرسیخونه آدمهای باب دندون تو که خوب بتونی اونارو دست بندازی زیاد پیدا شده اند. مثلاً بجای سید جوشی سید نمنا، بجای حاجی، سر نظارتچی، شمرا نچی و شیر مایبری و نمک معدنی هم که قرص و محکم سر جاشان نشسته اند فقط میخام ازت بیرسم که جای و غوغ صاحب و بدبور کیها را در نظر گرفته که برهان قاطر تو امسال تموم و کمال باشه.

۱- شیخ الطاریقه

باباشمل - آهای شیخ الطاریقه:
اولا کی بتو گفت باباشمل از وکیل نشدن دلخور شده بابا دلخور که نشده سهله خیلی هم سر حال و شنکوله. تا نایا آدم های قلقلکی تودنیا فراونه یک کمی صبر کن بین تو همین کرسی نشینهای تازه چرخ امثال بدبور و غوغ صاحب انتقد پیدا بشن که اگه بخوایم شرح حالشون را تو باباشمل بنمازم باید با این کمی کاغذ روزنومه را هر هفته درص صفحه بیرون بدیم

مملکتی است، دزد آتمم دزد مال مات و نامرس مردم را آزاد میگذارند و یغی کسی را که باینها بدمیگوید میچسبند و هر حرف حق که تو این ملک زده شود اسمش رافعتش میگذارند. ای لعنت بر آفت شیرتان

خدا خودش بشما بالا نشینها انصاف بدهد که سنک را بسته وسک را گشاده اید! اما خدا میداند که دیگر خنای شما رنگی ندارد و ملت دست شمارا خوانده است و مردم چشم و گوششان باز شده و بهر لباسی در آئید فوراً شما را میشناسد و ده قدم از شما فاصله میگیرد. ملت خوب میفهمد که یک باباشمل برای او ازده تا اداره کل تلقینات دلسوزتر است، میفهمد که بقول شما بدترین و کثیف ترین کاغذ باره که اسمش را روزنامه بگذارند هزار بار از نامه اعمال شما مجروحین نیش قلم با کتر است.

مرده شوی ریختن را ببرد با بافت مشروطه که بما داده اید. خجالت بکشید. دردوره دمو کراسی روزنامه چی برای اینکه بتواند دو کلمه حرف حسابیش را بزند از ترس شما مجبور میشود زبان کا کا سیاهها را تقلید کند. حالا خجالت هم نمی کشید، روزی هزار بار این آزادی فکسنی را برخما میکشید و سر هر گذر هم یک مترسک خرمن با سم سانسورچی و کوفت زهر مار برای ما خلق میکنید.

حالا هر چه بود گذشت اما بخدا از اینجا هم که نشسته ای باید باشوی! اگر این کرسیخانه تازه توانست که بخوشی شر شمارا از سرما بکند فیهالاولا حتم بدانید که خدا بشما سخت غضب کرده و قصاص کارهای شمارا بخود ملت وا گذار نموده است.

دارلنگه
سین دک
سرما
چه بی پیر
شده ای!
و بی ریش
ایشون
پیمبه!
بلک چیده
نوبت تست
میده
س بکنه
او پیشه
ما نیس
دیزیش!
لا آورده
بیندازم؟
انصاف
کک و ساس
ره سر راه
سزار ریال
بخر و س!
بودی!
دده
س الشعرا
(۱) Hall
Engin
م میدانند که
وغ زدن است
اما آخر ما
تو این ملک هم
سامردم یغی
انه؟ آیا پیش
شروطه را بسینه
عزیزتر است
و محنت کشیده
وز نامه است؟
کاستنی تلخ است
چه مجرم است
ت هم یکوقتی
رصفحه ۳)



خبرهای کشور

پول نقره

هفته گذشته و این هفته از طرف دولت پول نقره در جریان گذاشته شد. مردم برای دریافت دو تومان پول نقره در مقابل دو تومان اسکناس از سروکول هم بالا میرفتند. گویا تعداد بستریهای بیمارستانها نیز افزوده شده است. پنج ربالی های فعلی کمی کوچکتر از دوقرانی های قدیم است.

پرویز یکنفردهاتی دو تا ۵ ربالی نقره جدید پیش باباشمل آورده و میگفت که ده سال پیش پنج تا پول نقره دو قرانی همین قدری از من گرفتند و این یکتومان اسکناس را بمن دادند و گفتند که هر وقت این کاغذ را پس بیاری پنج تا دوهزارت را پس میدهم. الان دو تا بیشترش را پس نمیدهند. آن سه تا دیگرش چطور شد؟ باباشمل هم از این ور از آن ور تحقیق کرد معلوم شد که سه تا دیگرش قانون شده است.

گوشت دار الخلافه

خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که شهر تازی تهران از روی لطف و مرحمت تهیه گوشت مصرفی دارالخلافه را منحصر بچهار نفر واگذار کرده است. شرکت نامبرده الان جداً تقاضای گران کردن بهای گوشت را میکنند، در صورتی که صنف گوشت فروشها حاضرند با سپردن ودیعه کافی گوشت شهر را براتب ارزاتر از شرکت بطور آزاد تهیه و بفروش برسانند.

باباشمل - خدا لعنت کند آنکسی را که انحصار رادر این مملکت رواج داد و از این راه سبیل لولوهای شهرتاری را چرب کرد. حالا منتظریم به بینیم این چیزها چقدر باکتیرا چسبندگی دارد آيا زورش بخو هم میرسد با اینکه فقط میتوانند پالانش را بزنند.

... آقای قام قام رشتی هم عصر یکشنبه برای دلداری دادن و با چای نعنا لب تر کردند. ... سر دادن سه متر قماش هم تبعیض و اعمال خصوصیت هزار کار دیگر میشود.

باباشمل - مرده شوی تر کیب اینها را بیره بادقرو قماش شون. وقتی به خانمی که فارسی حسابی هم بلد نیست ماهی چند صد تومان بعنوان بازرسی تو جیبش می ریزند بهتر از این که نمی شود.

... آئینه رستمی فرموده که من مباشرت را نمیخواستم ولی برای گوش مالی دادن بعضی از اعضای بی دست و پای کرسیخونه مباشرت را قبول میکنم. باباشمل - تورا خدادهن بابا راباز نکن! با بودن تاجر و مهندس با سواد دیگه نباید ناز کنی. اینها کار مطبعه را بهتر میتونن راه ببرن.

ستون پشینهادها

چون در این دوره بعضی از کرسی نشینان تازه چرخ برای خود نمائی هم شده ممکن است نطق های آتشین بکنند و شاید در اثر آتشی شدن آنها بعضی وقایع ناگوار رخ بدهد و از طرف دیگر مجموعه آراء مرشد هشتی مساوی ۸۸۸۸ یعنی درست برابر نمره تلفن آتش نشانی است. لذا پشینهاد می کنم که اگر در موقع ایراد نطق بعضی از کرسی نشینها خیلی از کوره در رفتند و درجه حرارتشان بعد بحرانی رسید، از وجود مرشد هشتی برای فرو نشاندن آتش آنها استفاده کنند.

۱- مشهدی عباد

باباشمل - آمشدی عباد پشینهادت رسید اما عیبی که داره اینه که ممکن است یک وقت در این جور جاها مرشد یاد جهنم دره بیفته و عوض اینکه یارو کرسی نشین را از حرارت بندازه بدتر آتشش کنه. یکی هم درست نفهمیدم که چطو میخواهی از وجود مرشد هشتی در این جور جاها استفاده کنی. مگه خیال میکنی که اکه مرشدیه تف بندازه آتش خاموش میشه یا خیال میکنی که مرشد از اولاد حضرت خلیل پیغمبر است. مختصر خواهش میکنم به خورده واضح تر حرف بزنی.

چون حالا دیگر و کیل بگیری تمام شده و وظیفه شان رادر باره ساطورالو کلاء انجام داده اند. انشاء الله دیگر اعمال نفوذ نخواهند کرد.

فوت انجمن نقاهت دار الخلافه

هفته گذشته انجمن نقاهت انتخابات تهران پس از کسالت ممتد برحمت ایزدی پیوست و مقداری از اثاثیه و ما ترکش که آلوده بامراض و اغراض بوده و بیم سرایت آن میرفت آتش زده شد. آن مرحوم دوازده تا پسر خلف و ناخلف از خود بیادگار گذاشت که هر یک ارثیه و سهمیه کافی بردند.

در انجمن کشتی گیری با و افور

پریشب جلسه عمومی انجمن کشتی گیری با و افور تشکیل و اسامی آقایان زیر که داوطلب عضویت شده اند با اطلاع حاضرین رسید:

آقای تباتبانی ناظر باشی، آلکساندر موخر، هاشمیه، مرشد جلیل، رستم زابلی، مخمل سردست یار، جسمی، فاطمه سر سپور سابق، رضا شمرانچی.

آگهی

بدین وسیله باستحضار مراجعه کنندگان میرساند که اداره بازرگانی و باربری ف. س. ه. مانن از محل سابق واقع در کوچه نشاط لاله زار بخیا بان سعیدی روبروی باشگاه ایران کاشی شماره ۴۰۹ منتقل گردیده است.

... اتومبیل دولتی شماره ۱۸۱ در ساعت هشت و سی و پنج دقیقه روز سه شنبه ۲۲۹۱۲۹۹ جلوی دواخانه سپه مسافر میگرفته است.

باباشمل - لابد چون حقوق صاحب اتومبیل بخرجش نمی رسیده خواسته است از این راه کم بودش را راه بیندازد. ... گذاشتن اعتبار نومه هائی که مخالف دارد بجلسه دیگر، شاید برای چانه زدن و نعل کردن خر کریم است و الا چرا در همان جلسه مخالف ذلیل و مدارک خود را نمیگوید و نشان نمیدهد؟

... عصر یکشنبه بازار اعتبار نومه رواج داشته و زیاد معامله میشد.

... داش میلسبا با وجود اصرار روز نومه ها و وزارت دواخانه و ریاض المر تاضین نمیخواهد از خر شیطان پیاده شده و اضافات افسران را بپردازد. بعضیها خیال میکنند که داش میلسبا بنا بسوابق دل خوشی از ارتش ندارد.

... برای ریاست کرسیخونه عده ای سر وقت سواد مصدق رفته اند که ریاست را قبول کند بشرط اینکه کرسیخونه را نواب رئیس اعنی تیمور لنگ و نیک معدنی اداره کنند. او هم قبول نکرده است.

باباشمل - خوب بود بسراغ تباتبانی ناظر باشی بروند، چون او از نظر گرفتاری صبح و عصر و شب این پشینهاد را قبول خواهد کرد. اگر تا آن روز اعتبار نومه چه آقارا صحنه بگذارند. معلوم میشود داش حسین کف دست همه را خوانده بود که از اول زیر بار نرفت و کف دستش هم لازم نداشت یکی هم آقایون پوست خرس شکار نکرده را میخواهند بیخشند. شاید با بودن آدمهای تازه و پاک دیگر نوبت به آقایون نرسد مگر اینکه آقا اینها را نظر و آنهارا چت کند.

... سواد مصدق از نظر ناراحتی صندلی های کرسی خونه یک صندلی راحتی از منزل آورده تو کرسی خونه گذاشته است. باباشمل - شاید کرسی خونه را غصبی دانسته و اینکار را کرده. ولی راستش را بخواهید بابا از این جور کارها خوش نمیداد.

... مخالفت آئینه رستمی با اعتبار نومه بعضیها برای گروه کشتی جیرفتی بود. ... امسال داش میلسبو میخواهد عیدی مستخدمین جزء را ندهد.

باباشمل - داش اگر پول تو خزینه نیست از حقوق اونهایی که ماهی چند هزار تومن پول میگیرند و یک اتومبیل دولتی را هم غصب کرده اند کم کن و باین بیچاره ها بده. راستی تو هم کم کم داری شورش را در میاری!

... با نرسیدن پرونده و کیل بگیری تهران به شعبه، کلاه تاخر خره سر کرسی نشینان تهران رفته و حالا کسانی که اول بهمین میخواهند کرسیخونه راباز کنند هم برای کرسی نشینی و هم برای هیئت رئیسه سوار خر خودشانند.

باباشمل - این تأخیر هم دسته گل آخری تباتبانی ناظر باشی است.

عصر اقتصاد (ش) مگر با اینج نبود که وضع ساخت تغییر کرد و نیمه از مردن در زیر آوار باباشمل - چر ساختمان خانه های با آوار سروکار ند بیچاره ها باید باخو تا یک نم باران می امروز و فردا محصول کار - باباشمل - نص و رؤساء تقسیم شد در انبار ذخیره کر ۱۴ کیلو قند ماهیه برسد. اقدام (شماره ۱۷) رفتیم و بر باباشمل - و که از چقاله و مقاله ه و شتر مبین بپرداز برای هقطار هلد بالا بلند سوقاتی بخت بر کشت و روان افسرده روشن نگردیده که تازه برافروزد. باباشمل - نکن اگر بخت است عوضش شک سفر او گون تشد روشن نگردیده روشن شده و بی داده ای. رهبر (شماره ۲۴) تا شما می تر باباشمل - و آنها از میدان در بس بز زهره هست مردان کار (ش) خدا رفتگان باباشمل - هم زیاد کند. رعد امروز (ش) رو با مریک باباشمل - م ارض مقدس بیزار امریکارا دارد. مردان کار (ش) باباشمل - ی



عصر اقتصاد (شماره ۶۷)
مگر با ایجاد یک کارخانه سیمان نبود که وضع ساختمان لا اقل در پایتخت تغییر کرد و نیمی از اهل این شهر از وحشت مردن در زیر آوار نجات یافتند.
باباشمل - چرا منتها سیمان به مصرف ساختمان خانه های دم کلفت ها که هیچوقت با آوار سروکار نداشتند رسید و باز فقیر بیچاره ها باید باخونه های خشت و گلی که تا یک نم باران میاد از هم وامیره بسازند
امروز و فردا (شماره ۲۲۹)
محصول کارخانه های قند کجاست.
باباشمل - نصفش بین آقا بالاسرها و رؤساء تقسیم شد نصف دیگرش را هم در انبار ذخیره کرده اند که بعداً بمصرف ۱۴ کیلو قند ماهیانه کرسی نشینهای تازه برسد.

اقدام (شماره ۴۱۷)
رفتیم و برگشتیم.
باباشمل - و موضوع بدست ما افتاد که از حقاله و مقاله دست بکشیم و باتومبیل و شترمبین پردازیم. حالا بگو به بینم برای همقطار ها غیر از این مقاله های بالا بلند سوقاتی دیگری آورده ای؟

بخت برگشته ما هنوز واژگون است و روان افسرده این نویسنده در این سفر روشن نگردیده که برای خوانندگان شعله تازه برافروزد.
باباشمل - همقطار اینقدر ناشکری نکن اگر بخت برگشته ات واژگون است عوض شکر کن که اتومبیلت در سفر واژگون نشد. اگر روان افسرده ات روشن نگردیده در عوض اتومبیلت خوب روشن شده و بی دردسر این سفر را انجام داده ای.

رهبر (شماره ۲۳۴)
تا شما می ترسید شما را می ترسانند باباشمل - و وقتی با توپ و تشر آنها از میدان در نرفتید خود آنها از بس بز زهره هستند جا خالی می کنند.
مردان کار (شماره ۲۶۵)
خدا رفقتگان را رحمت کند.
باباشمل - خدا عمر و عزت شما را هم زیاد کند.

رعده امروز (شماره ۱۰۱)
رو با مریکا... به پیش... باباشمل - مگر خدای نکرده آقا از ارض مقدس بیزار شده که حالا خیال سفر امریکارا دارد.
مردان کار (شماره ۲۶۳)
نبرد با فساد
باباشمل - یعنی دفع فاسد با فسد.

کلمات طوال

عشق زنان مثل غالب امراض واکیر است هر کس در دفعه اول معالجه شود دیگر مصونیت کامل دارد.
فقط عده از زنهای پاکدامن هستند که از کار خودشان خسته و پشیمان نیستند. فراموش نشود که این گفتار هم مربوط به صد سال پیش است.

بزرگان گفته اند در زندگی انسان موافقی میرسد که یک دیوانگی محض او را از حوادث شوم نجات میدهد. ولی معلوم نیست این جمله را چه موقعی گفته اند. شاید هنگام عقد ازدواج بود.
میگویند مرد مثل دیوانه عاشق می شود نه مثل احمق، در صورتیکه زن ها بهتر میدانند که عاشق مترادف احمق است. فرق میان جنک کشورها وزن و شوهرها در علت آن نیست بلکه فقط در مکان عقد بیمان صلح و طول مدت آن است.

امروز و فردا (شماره ۲۲۷)
پیشنهاد برای بیمه کردن کابینه های آینده.
باباشمل - پیشنهاد لازم نیست هر کابینه که خواهش های کرسی نشینها را تمام و کمال انجام داد خود بخود برای همیشه بیمه می شود.

مردان کار (شماره ۲۶۶)
بنده که عرضی ندارم شما چطور؟ باباشمل - بنده هم عرضی ندارم فقط میخواستم بدانم که همولایتی های شاهسون ما بشما رأی خواهند داد یا نه.

همین پرستان (شماره ۱۷۳)
کابینه آینده را کی تشکیل میدهد؟ باباشمل - حالا که کرسی نشینها بفکر گذاردن اعتبار نامه های راست یا دروغ خودشان هستند بگذار از این جهت خیالشان راحت بشه آنوقت تکلیف کابینه را معلوم می کنند. اما از این بابت خاطرت جمع باشه که صدر اعظم آینده از همین آدمهایی هستند که از سی سال باینطرف آمده اند و رفته اند و ما از هیچکدام آنها معجزه ندیده ایم.

اطلاعات (شماره ۴۰۵)
مجلس چهاردهم فرصت کامل برای اقدامات اساسی دارد.
باباشمل:

گل بتوان چید خار اگر بگذارد مهره توان برد ما اگر بگذارد
رعده امروز (شماره ۱۰۶)
(در طی ملاقاتی که آقای مظفر فیروز از آقای دکتر مصدق برای اعتبار نامه آقای سیدضیاءالدین طباطبائی بعمل آورده بودند)
- آقای دکتر مصدق ما را بوسیدو از خدمت ایشان مرخص شدیم.
باباشمل:

بوسه توان داد بر لب شکر یشش گریه بی اختیار اگر بگذارد
(بقیه در صفحه ۸)



آخرین اعلامیه دوام به خلخالها
ای صبا بر مردم خلخال از من این بگو
کای سرحق ناشناسان گوی میدان شما
خسته گشتم بسکه دادم پول و خوردم گول خلق
بعد از این دست من ای یاران و دامان شما
هفته آذر بیا دیگر نخواهم کرد اگر
من صدارت یافتم از نور احسان شما
مردم تهران نمیدانم نمیداند چرا
قدر مردی همچو من، جان من و جان شما

انبار کنون زغم چو جیحون گرید
حاجی ز فراق کرسیش خون گرید
شاتوتی ما نگر که همچون الدنگ
ابر است تو گوئی که بهامون گرید
الله وردی

نیست!
کرد اعتبار قصد و کالت ز شاهرود
یک لحظه زین خیال دلش را قرار نیست
از من صبا بر مردم آن سر زمین بگو
بی اعتبار تر بخدا ز اعتبار نیست
مجلس فتاده است از آن رونق و شکوه
در صدر آن نشسته چو اسفندیار نیست
تا اعتبار نامه هر یک شود قبول
آرام در دل کسی از انتظار نیست
گفتا دوام از سر حسرت بدوستی
ناکام تر زمن بهمه روزگار نیست
چشم امید من سوی خلخال دوخته است
آنهم دلم ز بخت بد امیدوار نیست
دارم عجب از آنکه دیانت نشد و کیل
از چیست کوچو داش عتی فکر کار نیست
الله وردی

دارو های ویدا
تونیک C - شربت مقوی با ویتامین C
نئو فرتامین - کم خونی - مالاریا - بی اشتها
فینل آتارین - ملین - کمک بمعالجه بواسیر
د. ویتول - ویتامین D مخصوص تقویت اطفال
والیمان - معالجه امراض قلبی
عمده فروشی یادگار - بازرگانی سلامت

قرص گلیسرین سانا ستول
ترکیب سه نوع کلیسم با چهار ویتامین A+D+B+C
دراژه سانا ستول
چهار ویتامین A+D+B+C (قوی) بازرگانی سلامت

گلریزان کرسیخانه

دی به مجلس بود خالی جای تو
تا که وضعش بینی و خندی همی !
جلوه گاه نو بلوغان گشته بود
جایگاه حاجی اسفندی همی !
چشم بد دور از و کیل مغم که بود
همچو فیلی از تو مندی همی !
حمله ها کردند و بر هم تاختند
اصفهانسی و نهاوندی همی
جبهه می آراست آن یک بهر جنک
وین دگر میدرد صف بندی همی
پهلوان زابلستان ، آب کرد
زهرة طفل دماوندی همی !
وین نه بهر مردم درویش اود
کآ آنچه کردند از برای خویش بود !

زاغچه

در کرسیخانه

خفیه نویس باباشمل از کرسیخانه اطلاع می دهد :

۱ - روز یکشنبه که گزارشهای شعب راجع به وکیل بگیری های دوره دمو کراسی میخواندند آخر سر این جمله را نیز اضافه نمودند که شهیه جریان را تصدیق و شکایات را بهیچوجه وارد ندانسته است و آنوقت بمبارکی و میمنت تصویب میشد.

باباشمل : آفرین بر نظر پاک و خطا پوشش باد ! صد رحمت بدوره طلائی آن وقت هادرعرض یکروز منتهاسی تا اعتبار نومچه تصویب میکردند. اما حالادردوره دمو کراسی که مردم منتظر بودند اقلایک خورده بیشتر دقت کنند در نشست اولی ماشاءالله ۶۵ تا یکجا تصویب شد .

۲ - در موقع طرح اعتبار نومچه ها تنها اسم وکیل را میخواندند و فقط در باره آقای میرصادق مظفرزاده اضافه کردند « پسر مرحوم مظفر العلماء » که مبادا اشتباهی رخ دهد .

۳ - آقای فداکار برای اولین بار پس از تصویب اعتبار نامه آقای صفوی مشت روی میز گویدند و اجازه نطق خواستند. زهره بچه ها آب شد و همه متوجه او شدند، ولی الحمدالله بخیر گذشت .

۳ - در حدود ساعت ۱۱ که رئیس نظریه کرسی نشینان را راجع به پیشنهاد نمک معدنی دائر بختم جلسه خواست آقای چپ اسفندیار فریاد زد: نه خیر! کرسیخانه باید آماده کار باشد و یکدقیقه بعد خودش زد بچاک و تا آخر جلسه هم او را ندیدند . باباشمل : هر کجا هست خدایا بسلامت دارش .

۴ - در قضیه اعتبار نومچه جواد مسعودک کلاه گله کشادی سر آن بیچاره رفت. ابتدا



بت گفتم انقداسکی نرو، بالاخره رفتی و دست خودت راشکستی ! اما دیکه چرا دستت را بدماغت بسته ای ؟
- اگه دستم میشکست که خوب بود. اما چون تعاریج دماغیه گرفته ام دماغم را بدستم بسته ام که بمعراج نرود !
- به ۱۰۰۰۰ پس معلوم میشود مرض توشدت دارد، منم مدتی است که مبتلا شده ام ولی بایک تسمه ظریف چرمی دماغم را بزیر چانه ام مهار کرده ام .

مسعودک با اعتبار نومچه رستم زابلی مخالفت کرد . چپ اسفندیار و آقا شکرالله صفی میداننداری کردند و لنک انداختند و یارو را از خر شیطان آوردندش پائین . آنوقت رستم از رونرفت و سر اعتبار مسعودک جدا مخالفت کرد . می گویند طفلک مسعودک رنگش مثل گچ شد و زیر لب گفت ؛ یارو عجب ناروئی بمن زد ! رستم هم تودش گفت: العرب خدعه . احتمال دارد که داداش بزرگه شب پا های مسعودک را برای این خبطی که کرد بفلك ببندد .

جیره !

راس راستی که یکی نیست بداد دل مردم برسه ، آخر من نمیفهمم این بازیچه ؟ بابام که ماشاءالله با اینکه سرش تو حساب و درمیداره دو کلوم بنویسه توی گوش این آدم که دو من نیم بنیه چپونده است بخونه ، تا کله گنده ها بفهمن ماچی میکنیم ؟
چندماه پیش گفتن بافسرا جیره میدن اونام گفتن خدا عمر و عز تشونو زیاد کنه . هی . بد کی نبود . چند صباحی جیره گرفتن و دعا کردن تا اینکه حرف اضافه های لعنتی میون او مد اولش خو استن دور افسرارا خیط بکشن بعد دلشون رحم او مد گفتن خیلی خوب ، باونام اضافه میدیم .
هی نشستن و نشستن ، دیدن خیر! اصلا کسی بکسی نیست !! حالا از شما چه پنهور ، جیره را که قطع کردن هیچی . او نارا سفیل و سرگردون گذاشتن اینم هیچی : تازه چیخ میکن صب کنین عید بشه بشام مثل اونای دیکه « اگه دلون خواست » اضافه بدیم .

دهه ۱۰ دهه ۱۰

درسته همه اهل یک ولایتیم ، اماترا خدا افسرا بادیکرا به جورن ؟ نه والله .
افسرا کشیک که دارن ، مأموریتم که دارن ، امر و فرمونم که گوش میکنن اگه یک نخود نک و نو بکنن صاف میرن تو هولوف تونی . اینم آخرش !!
میخان فقط چندرغاز باسم اضافه تو دستشون بزارن و از جیره میره سابقی خبری نیست که نیست !
حالا اگه تموم جیره سابقی را نمیدن اقل کم مال بکنفری خود افسررا که نبایس ازین بیرن .

خلاصه آبا یا ، چون خودت درد ها را میدونی پیغم بده با اینکه افسرا مشمول اضافه حقوق میشن اما جیره را هر طورست بی زحمت التفات کنین که دیکه ۰۰۰ بهم دیکه ۰۰۰۰۰۰ .

علی کو آوله

برای خرید بهترین پارچه های کرمان بافت

فرش کرمان و سجده های دیگه های نیا بزرگت بهرامی خیابان شاهرضا

معامله خیابان پروین ائده در کرج

جلسه سه شنبه ۱۶ اسفند ماه ۱۳۲۲

۱ - آقای دکتر صدقه پشت تریبون رو بکرسی نشینان کرده و گفتند : پس از شانزده سال بملت ایران تعظیم میکنم . باباشمل - جانم عوضی گرفته ای .

۲ - آقای دکتر صدقه پس از چندین بار نوشتن دوا پشت تریبون رفتند ولی متاسفانه عینکشان را جا گذاشته بودند و آقای سید نعت عینک خودشان را فرستادند و خوشبختانه مورد پسند واقع شد .

باباشمل - معلوم میشود نمره چشم هردو یکیست و ما فقط لوچیم که دو میبینیم. خدا کند نظر هردو بینظر باشد .

۳ - هردو دسته حمله حسابی بدش علی کردند ، حتی آنهایی که خودشان را وکیل او میدانستند .

۴ - بازار عوام فریبی بی اندازه گرم بود و هردو طرف میخواستند ازین قوه مرموز که قرنها سیاست این مملکت روی آت میچرخید و می چرخد منتها درجه استفاده را بکنند . و بتماشایچها از این عمل حالت تهوع دست داده بود .

۵ - همانهایی که برای دکتر صدقه دست میزدند و زنده باد میکشیدند برای سید نعت نیز اینکار را میکردند و نظر مردم بالاخره معلوم نشد .

۶ - در این گیرودار و گرمی بازار کارزار کم مانده بود که بین آقای دکتر معادن و فاطمی اصفهانی جنک تن بتن رخ دهد .

گشوده گشت

گروه پارلمان

نگر و کیل تو

چه کس رئیس

در این میا

امید و بیم

دهمی دفاع

ته رأی خر

مپرس خود

که رأیها چه

بگفت خلعت

به بابل ارچ

بگفت طاهر

هزار آفر

جواب داد

نه با کمال

مسمط

گشوده گشت مجلس و گشاده گشت کارها
نشسته بین به پارلمان گروه رأی دارها
گروه پارلمانیان ، یمنیان یسارها
نشسته صف به صف نگر، قطار در قطارها
برای اعتبارها ، کشند انتظارها .
نگر و کیل توده را چه قیل و قال میکنند
یکی جواب میدهد ، یکی سؤال میکند
چه کس رئیس میشود ، چه در قبال میکنند؟
چه با و کیل مشرق و چه با شمال میکنند
که بگذرد مگر چنین تمام اعتبارها
در این میانه هر کیسی هوای خویش دارد
ولی نداند آنکه او ، چه خود به پیش دارد
امید و بیم بس دلش غمین و ریش دارد
ز انتظار دائماً دل پریش دارد
زییم هر زمان جهد زد لورا شرارها.
دهی دفاع میکند ، که من و کیل ماتم
نه بنده فلانی و نه جیره خوار شوکت
نه رأی خر ، نه رأی بر ، نه خود و کیل دولتم
نه خود و کیل دوره وزارت دیانت
منم و کیل ملی خدای جمله یارها
مپرس خود ز رستم و ز طرز انتخاب او
به شوکت ار رسیده ای ، پیرس از جناب او
که رأیها چگونه شد تمام در حساب او
که طرز انتخاب وی نوشته در کتاب او
پیرس تابگویدت چگونه بود کارها.
بگفت خلعت اینکه من ز نور آدمم برون
بچای یکی نگر که از کجور آدمم برون
به بابل ارچه بیشتر بزور آدمم برون
چه خواهی اینکه من دگر چه جور آدمم برون
شدم و کیل لاجرم ز لطف یار غارها
بگفت طاهرش که هان، من آگم ز کار تو
چسان ز بابل آمدی ، که بود یار غار تو
هزار آفرین کنم بکار بخشدار تو
که رأیها نهاده شد همه باختیار تو
رواست گر بخوانمت و کیل بخشدارها
جواب داد خلعتش که طاهرا چکاره ای؟
نه مفتی و نه محتسب نه رند باده خواره ای!
نه با کمال خادمی نه موذن مناره ای!
نه کدخدای جوشقان ، نه عامل زواره ای!
چکارت آنکه پس چسان گذشت کار و بارها
م.ف. لادری

بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
سهیل و شرکا	۱۰۰	۱۰۹	۱۰۳
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۱۷۰	۱۶۱
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۶۴	۶۵
توده کمپانی	۱۰۰	۷۳	۷۴
سوسیته آتونیم همهران	۱۰۰	۶۸	۶۸
سندیکای خانه بدوشان	۱۰۰	۱۷۰	۱۶۶
اتحاد ملی	۱۰۰	۲۲	۲۰
شرکت لاهیجان بدون مسئولیت	۱۰۰	۳۱	۳۶
جبه آزاد	۱۰۰	۲۳	۲۲
بورورامپلاسمان هشتی	۱۰۰	۵۰	۴۹
شرکت بانوان	۱۰۰	۱۰۵	۱۰۶

بازار مکاره بهارستان سخت آشفته است . تکلیف سهامی که بنام انتظار نامه در جریان گذاشته شده هنوز معلوم نیست . تصور می رود بالاخره رویه قدیمی سمبلی زاسیون کارها برفوق مرام تمام کرسی نشینان تمام شود . مقدار زیادی اوراق ساختگی در میان سهام مارک دار اصلی وجود دارد . طالبین سهیل و شرکاء سهام جدید سرسفاتچی و داش عبدالرامیخزند . شاید یکی از این دو نفر مدیر عامل شود . در هر حال چون مشتری زیاد نیست فعلا مجبورند سروریش همدیگر را بتراشند . در بازار مکاره بهارستان نمایندگان که از دولت سر سهیل و شرکاء بنوایی رسیده اند نان را بر رخ روز میخورند . میلیسپاک کارتل خریدار ندارد . قماش های پوسیده آب لمبو هم واسه فاطی تنبان نمیشود .
شرکت تضامنی ضیاء سخت با توده رقابت می کند و تا عصر سه شنبه وضعیتش روشن نبود . توده کمپانی مجدداً سهمی از کرسیخانه را خرید و کمی ترقی کرد . سوسیته آتونیم همهران زلزل نگاه میکند و خیلی اصرار دارد که کلاه خیسکی سرش نرود . خرده حسابهای این سه شرکت کم کم بجای باریک میکشد . اتحاد ملی را کد است . جبه آزاد کماکان وصله پینه میزند شاید جبه تازه خریداری کنند . نفیس و بنی اعمام بعلت مسافرت طولانی مدیر عامل شرکت در حال انحلال است . بعضی از سهامداران آن با کمال عجله سهام خود را بشرکتهای دیگر از طریق مزایده میفروشند و بیشتر با نفع مبادله میکنند .
شرکت لاهیجان مانند سابق در خلخال فعالیت خود را ادامه میدهد . ممکن است اسم شرکت تغییر یافته و باسم شرکت خلخال بدون مسئولیت سهام جدیدی عرضه بدارد .
بورورامپلاسمان هشتی فعالیتتی ندارد . این هفته بنگاه تلقینات توخالی متعلق بهمین شرکت ، با وجود اعلامیه های الکی و توپ و تشرها و رشکست شد و فاتحه بی الحمدالله هم کسی برای ابرام بیچاره نخواند . شرکت بانوان آهسته بجلومیرود . در آخرین دقیقه خبر رسید که شرکت سهامی ترقه مجدداً تأسیس و مقداری سهام کهنه و نوبعمرض فروش گذاشته و خریدارانیش بیشتر بورورامپلاسمان هشتی و بنگاه ورشکسته ایران پیراست .

آگهی

با نهایت تاسف و تاسف فوت نابهنکام مرحوم مغفورجنت مکان خلد آشیان اداره کل تلقینات ، خلف غفران پناه پرورش افکار را باطلاع عموم دوستان با وفا و خوانندگان گرامی اخبار روز و شنوندگان خطابه های الدوروم و بلدروم جارچی باشی میرساند .
مجلس ختم آن مرحوم هر روز در تکیه حمیدسرگردان واقع در ضلع جنوب شرقی میدان توپخانه منعقد و مجلس ختم زنانه نیز در باشگاه عزب اوغلیها دایر خواهد بود .
باباشمل - با اطلاع کاملی که بزندگانی سراپا کچلک بازی آن مرحوم داریم فوت ایشان را که یکی از مفاخر دوره طلائی بود بعموم هموطنان تسلیم عرض کرده و بقا و دوام بازماندگان و جیره خواران ایشان را از خداوند خواهانیم .
خداش با همه بدفطرتی بیاهم زان

ستون خانمها

نامه مادر شوهر

باباجون. بعد از عرض سلام و دعا خواستم خدمت عرض کنم که راستی وقتی دیدم تو روزنامت به ستون واسه خانمها و از کردی اینقدر خوشحال شدم که حد نداش. اما اگه تا بحال من درد دلم و ننوشتم فقط برای این بود که کار زیاد داشتم و مجال اینکه بنشینم و هر چه درد دل دارم رو کاغذ بیارم نداشتم. تا اینکه چن هفته پیش دیدم راستی راستی زنا افتضاح کردن و دارن کاری میکنن که بابا این به ستون روزنومه راهم به بنده، و بی سواد خانمها را نقل هر مجلس بکنه. اینه که بهرک غیرتم بر خورد و تمام کارها را گذاشتم کنار و گفتم هر چه با دا باد. باید بنشینم و خلاصه یکی از بد بختیامو واسه بابا بنویسم شاید دیگران باین چاله نیفتن. چن وقت پیش خواستم برای پسر بزرگه و با اصطلاح گل سر سبد مون زن بگیریم. هسی اینطرف و آنطرف رفتیم. از تمام همسایهها مشورت کردیم که بعد بشون بر نخوره، بکن چرا بی صلاحدید ما اینکار رو کردین. خلاصه محمودی هم که دیپلم دوازده رو گرفته و سری توسرها کرده، باتویک کفش کرده که دختر مدرسه رفته و تحصیل کرده میخاد. ماهم در جستجو شدیم که کی و بگیریم و کی ونگیریم. از مدرسه رفته هاهم که چشممان اصلا آب نمیخورد. هر چی هم به پسر مون نصیحت کردیم بخرش نرفت. بالاخره یکی از این همسادهها گفت بهتر اینه که یکی از این دخترها که قسمت فندی را تموم کردن بگیرین. چون ایناتو مدرسه همش فند لباس دوزی و خوراک پزی و خونه داری یاد میگین و با حساب و کتاب سروکار ندارن. مارو میگی از هول حلیم افتادیم تودیک. فوری رفتیم بغواستمداری به دختری که نزدیکیای منزل مون می نشینه و سال گذشته مدرسه را تموم کرده. باباجون خدا روز بد بهت نده که ماشش ماهه از این دختره همه فندی رو دیدیم غیر از فند خونه داری! از ما که گذشت، پسر دیگه هم نداریم، اما از من بتو نصیحت که اگر خدا پسری بهت عطا کرد و خواستی واسش زن بگیریری از این دخترهای مدرسه رفته نگیر که سخت بشیون میشی. من دیگه چیزی نمیگم. سنک این یکی پسرم خورد سه فقط باباجون اگر گذرت باین خرچنگستان افتاد، بگو ترا بخواه واسه مادخرانی تربیت کن که درست و حسابی بدرد خونه داری بخورن والا اگر فردا ما پیره زنه هام مردیم، او نوخت کی پخت و بز شامها را خواهد کرد و کی لباساتونو وصله خواهد زد؟ **مادر شوهر**

حساب باباشمل

چهار عمل اصلی

برای نو آموزان سیاست

یک قدم متوسط + یک قیافه نجیب و زرد + یک قلب رئوف × احساسات پاک + یک شمشیر بران + یک زبان تیز + چند برک دیپلم + تخصص در کار - موفقیت در عمل + یک بست مهمم + یک اتومبیل نمره زرد: کار اداری فقط - سرمایه - بضاعت - خانه + روزی ده تا سیگار اشون + دودست لباس نظامی + یک دست لباس سویل + یک دور تسبیح قوم و خویش = **بدایت السراپ** اندام موزون + یک جفت ابروی پیوسته + شانس زیاد - کار زیاد + یک کرسی دانشگاه + اطاعت کامل از پدر مقامی + ارادت بآقای دوام + روح سازش با وزرای مختلف + لطف فرا کسیون خراسانینها + یک دیپلم طبابت - مطب + افاده مطبق طبق - ظرفیت + حب جاه = **هنوچ حکیمه خونه** یک قدم کوتاه + یک جبهه لاغر + خوی تند و عصیان + یک بست معاونت ثابت × چندین سال + دفع ملخ ۱۳۲۲ + مسافرت های متعدد داخلی برای سرکشی بمزارع نمونه و تقسیم بندر + سرکشی با مالک خصوصی + کم لطفی بکارمندان قرار دادی - عائله + عایدات ملکی زیاد - خرج + یک اتومبیل مستمرو دائم = **جهانگشای رعیت خونه** یک قدم بلند + یک صورت سبزه + ده من نمک + ۳۲ عدد دندان سفید و درشت + یک دهان گشاد + یک زبان چرب و نرم + یک میز معاونت + میل بورزش + یک توپ فوتبال - بازی + دوست فراوان + خدمت طولانی در بانک - اطلاعات اقتصادی + سابقه مستشاری در افغانستان = **اشرف آقا خان**

برای بچه ها



حمومک مورچه داره بشین و پاشو، خنده داره

اعتبار نومه که باس واسه هر و کیل زاپاس نده این مجلس ما بعضی از این و کیلا بازی میگردن باهم در توی اون تالاره

حمومک مورچه داره

بشین و پاشو، خنده داره

و کیلی باز دو باره مثل پیرا رو باره از به جا و کیل شدن رو به مجلس آوردن مجلسم واسه اونا

حمومک مورچه داره

بشین و پاشو، خنده داره

نوت بهم دیگه میدن قرض، ازهش خبری دیدن چشمها رو هم میدارن با روح هم میدارن این واسه اون پامیشه تاکنه اونم این کاره

حمومک مورچه داره

بشین و پاشو، خنده داره

اینکه اغلب شون قلابیس مطلب شون چه جو جرمت میکنن به وقتی جیک بزین چونکه هر عیبی بگه خودشم اونو داره

حمومک مورچه داره

بشین و پاشو، خنده داره

فقط به چنتا بودن سر و صدائی نمودن مالهای حزب روده سر حساب خورده بوده دوسه تا ازرو ایون باقیشم از فشاره

حمومک مورچه داره

بشین و پاشو، خنده داره

توی آسین جواد زابلی انداختش باد یرش کرد با دو کلام و کیل شد چون شدش رام بعد گفتش مخالفم

حمومک مورچه داره

بشین و پاشو، خنده داره

مخلصت عرضم داره

بقیه روزنامه ها

بقیه از صفحه ۵

ستاره (شماره ۱۷۳۹)

قوة مجلس باباشمل - مثل قوه چراغهای جیبی است رهبر (شماره ۲۲۲) نماینده که بدون اعتبار نامه در مجلس حاضر میشود. باباشمل - رو که دارد از هزار اعتبار نامه بهتر است.

جواده از حرص و جوش سرخ شدش تا پشت گوش بهش گفت خان داداشی پس چرا شدی ناشی بهلویش خندید و گفت آخه این تازه کاره

حمومک مورچه داره

بشین و پاشو، خنده داره

یارو دکترو صدقه از جا جس چون طرجه کلید و زد روی میز کرد بسی جنک و ستیز که از بیخ مخالفم با کلا پوستی داره

حمومک مورچه داره

بشین و پاشو، خنده داره

دکترو گلپایه گوتن تور کای صورتش خون جم شد، وقتی که ایشون دیدش از دشت میشون شده این یارو و کیل که چیزه اعتباره

حمومک مورچه داره

بشین و پاشو، خنده داره

به چنتام این وسطا زرتکی افتادت جا جیم شدن از لالوا رفتن یهو اون توا کار ماها بعد از این

حمومک مورچه داره

بشین و پاشو، خنده داره

مهندس الشعرا



نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رضا گنجی محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه ظهیرالاسلام تلفن: ۸۶-۵۴ مقالات وارده مسترد نمیشود. اداره در درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد است. بهای لوایح خصوصی و آگهیها با دفتر اداره است.

بهای اشترک

یکساله: ۱۷۰ ریال ششماهه: ۸۵ بهای تک شماره بکروز بس از انتشار دو مقابل خواهد بود.

سال اول